

لایه‌های افکار اخلاق‌پژوهان سرآمد می‌رود. به دلیل این که این روش پژوهش در عرصه‌ی اخلاق کمتر اجرا شده، به نظر می‌رسد روش و رهیافت‌های این مقاله جدید باشد و نیاز به تأملات فراوانی دارد تا پخته‌تر شود. از این‌رو، استدعا دارد که ارباب قلم و خرد، راهنمای نگارنده باشند و با نقد خود این مقاله را استحکام بخشند. بلکه با سامان‌دار شدن نظام اخلاقی اسلام، اخلاق مسلمانان به عنوان يك دغدغه‌ی همگانی کمال یابد.

اخلاق خداوند

احمد زاده‌وش

نهایت سعادت انسان در تشبیه او به خداوند است و این غایت از طریق آراستگی به فضایل حاصل می‌شود... ما باید تا حدّ امکان شبیه خدا شویم و آن عبارت است از عادل شدن به کمک حکمت. (افلاطون)

مقدمه

انسان را انسان نامیدند، زیرا نسیان و فراموشی دارد.^۱ آدم خواندند چرا که از

^۱ - عن ابی عبداللّٰه قال: سمی الانسان انسانا لانه ینسی و قال الله عزوجل: «ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی» علل الشرايع، باب ۱۱ حدیث ۱.

ادیم و خاك روى زمین و یا زمین چهارم است.^۱ بشر گفتند برای این که بشره و پوست دارد.^۲ اما به راستی هیچ کدام از این اسم‌ها جایگاه واقعی و شخصیت حقیقی و ارزشمند او را در بر ندارند، بلکه نام واقعی و اصلی او همان است که در آغاز آفرینش وی و در مراسم باشکوه معارفه‌اش با حضور فرشتگان برای اولین بار اعلان گردید. آن جا که احسن الخالقین فرمود: (و اذ قال ربك للملائكة ائى جعل فى الارض خليفة)^۳. و به این ترتیب، عنوان «جانشین خداوند» که پذیرش و یا فهم آن برای فرشتگان نیز گران و دشوار بود ارزش والای این «کتاب مبین» را تبیین می‌سازد:

دوانك فيك و ما تشعر

و دانك منك و ما تبصر

اتزعم انك جرم صغير

و فيك انطوى العالم الاكبر

و انت الكتاب المبين الذى

بأحرفه تظهر المضمرة

آن گاه فرشتگان را امر فرمود به او سجده کنند تا آنان که سجده را مخصوص خداوند می‌دانستند، با کرنش در برابر او جانشینی‌اش را عملاً تصدیق نمایند. زمینه‌ی تحقق این جانشینی و توان دستیابی به چنین شأن عظیمی را خداوند متعال هم در جسم او و هم در روح او فراهم و متبلور ساخته است. ابداعات و اختراعات و خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها، یعنی پدید آوردن نقش‌هایی که هیچ سابقه‌ای در آفرینش نداشته است، شعاعی از همان خلاقیت

^۱ - عن ابى عبدالله عليه السلام قال: «انما سمى آدم لانه خلق من ادیم الارض.» علل الشرايع، باب ۱۰، حدیث ۱.

^۲ - روم/۲۰.

^۳ - بقره/۳۰.

^۴ - تفسیر صافی، جلد ۱، صفحه ۷۸.

خلاق مبین - جَلَّتْ عظمته - است و مربی‌گری و پرورش دادن فرزند و گیاه و حیوان که به شکوفایی و پرورش او می‌انجامد، هاله‌ای از ربوبیت رب‌العالمین است که (رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)^۱.

در وادی تشریح نیز همان گونه که خداوند متعال از موضع قدرت فرمان می‌دهد و امر و نهی می‌کند: (ان الله يأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون)^۲، بر جانشین خویش نیز چنین تشریح فرموده است که به دیگران فرمان دهد و امر و نهی نماید: (و أمر بالمعروف و انه عن المنکر)^۳. و چنانچه خود به دارالسلام دعوت می‌کند: (و الله یدعوالی دار السلام)^۴، از مؤمنان می‌خواهد که به خیرات دعوت کنند: (و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر)^۵. و همچنان که خود بر فرستاده‌ی شایسته‌اش درود می‌فرستد: (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی)^۶ از جانشینان خود می‌خواهد که آنان نیز بر او درود فرستند: (یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلّموا تسلیما)^۷.

و این همه دلالت دارد بر این که نقطه‌ی کمال و جایگاه اصلی انسان خلیفه‌ی الهی است^۸، مگر آن که خود از این جایگاه فرود آید و از این اقبال روی گرداند

۱- طه/۵۰.

۲- نحل/۹۰.

۳- لقمان/۱۷.

۴- یونس/۲۵.

۵- آل عمران/۱۰۴.

۶- احزاب/۵۶.

۷- احزاب/۵۶.

^۸ «خلافت، ظهور مستخلف در خلیفه است و این ظهور مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت است و انسان‌های عالم و عادل هر کدام در حدّ خود مظهری از خلافت الهی هستند. مراحل تشکیکی آن در طول هم واقع است و کسی که در قله‌ی هرم ظهور واقع شده، اولین خلیفه‌ی الهی است و دیگران صاحبان مراتب بعدی هستند؛ از این‌رو، اولین ظاهر که اولین خلیفه‌ی خدای سبحان است، یعنی انسان کاملی که برتر از او نه در قوس نزول و نه در قوس صعود کسی نیست، فقط خلیفه‌ی بی‌واسطه خداست، ولی خلفای بعدی چون خلیفه‌ی با واسطه‌ی خداوند هستند. گذشته از این که خلیفه‌ی خداوند، خلیفه‌ی خلیفه‌ی او نیز هستند و تراکم خلافت را در مراحل نازل‌تر بیشتر می‌توان یافت». تفسیر تسنیم، ج ۳، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

و این رشته را بگسلد که نه تنها تاج (و لقد کرّمنا بنی آدم) ^۱ را از سر خود برداشته، بلکه به پلیدی محکوم می‌شود: (انّما المشرکون نجس) ^۲ و به نکبت دچار می‌گردد: (و من اعرض عن ذکرى فانّ له معیشتةً ضنکاً و نحسره یوم القیامة اعمی) ^۳.

خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید!

شیخ بزرگوار صدوق «رحمة الله علیه» در کتاب توحید از امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «پیامبر علیه‌السلام شنید مردی به مردی می‌گوید: خداوند روی تو را و روی هر کس را که مثل تو باشد زشت گرداند. پس آن حضرت فرمود: آرام باش! این را مگو! به درستی که خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید.» ^۴

^۱ - اسراء/ ۷۰.

^۲ - توبه/ ۲۸.

^۳ - طه/ ۱۲۴.

^۴ - حدثنا احمد بن الحسن القطان، قال: حدثنا ابوسعید الحسن بن علی بن الحسین السکری، قال: حدثنا الحكم بن اسلم، قال: حدثنا ابن علیہ عن الجریری، عن ابی الورد بن ثمامة، عن علی علیه‌السلام، قال: «سمع النبی علیه‌السلام رجلاً یقول لرجل: قبح الله وجهک و وجه من یشبهک، فقال علیه‌السلام: مه، لا تقل هذا، فان الله خلق آدم علی صورته». التوحید، الشیخ الصدوق، ص ۱۵۲.

اهمیت این سخن رسول خدا علیه السلام: «ان الله خلق آدم على صورته»، به اهمیت همان آیهی شریفه‌ای است که خداوند فرمود: (انّی جاعل فی الارض خلیفة). لذا به همان گونه که فرشتگان الهی در کلام خداوند تأمل نمودند، عالمان و راویان حدیث نیز در این حدیث نبوی تأمل‌ها کرده‌اند و تأویلات و وجوه فراوانی مطرح ساخته‌اند.

فقیه شهیر سید نعمت‌الله جزائری در کتاب نور البرهان آورده است: «هذا الحدیث رواه علماء الإسلام من الخاصة و العامة و تعرضوا لبيان معانيه و جوها كثيرة»^۱ و سپس وجوه نه‌گانه‌ی این تأویلات را بیان می‌فرماید. سید اجلّ علی بن طاووس در کتاب سعد السعود معتقد است: «علت این که مسلمین محتاج این همه تأویلات شده‌اند، آن است که قسمتی از کلام رسول خدا علیه السلام را انداخته‌اند.» وی مدعی است سخن کامل آن حضرت چنین بوده است: «ان الله خلق آدم على صورته التي صورها في اللوح المحفوظ»^۲ اما به نظر می‌رسد با روایتی که شیخ جلیل کلینی در کتاب شریف کافی در این خصوص نقل فرموده است، نیازی به تأویلات عدیده نباشد. آن روایت چنین است:

از اباجعفر (امام محمدباقر) علیه السلام در خصوص آنچه روایت می‌کنند که خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید پرسیدم. آن حضرت فرمود: «او صورت است که

^۱ - نور البراهین، سید نعمت‌الله جزائری، ج ۱، ص ۲۶۱.

^۲ - سعدالسعود، ص ۱۳۴.

حادث شده است. مخلوق است و خداوند او را برگزید و اختیارش کرد بر سایر صورت‌های مختلفه و او را به خودش اضافه کرد (نسبت داد)، مانند آن که کعبه و نیز روح را به خودش اضافه کرد و فرمود: (بیتی) و (نفخت فیه من روحی)^۱. «البته در بین تأویلاتی که مرحوم سید نعمت الله جزایری نقل فرموده است آنچه به مراد این نوشتار کمک می‌کند قول فاضل نیشابوری (قدس سره) است که فرموده است:

«المراد من الصورة الصفة، كما يقال صورة هذه المسألة كذا؛ أي خلقه على صفة في كونه خليفة في أرضه متصرفاً في جميع الاجسام الارضية، كما أنه تعالى نافذ القدرة»^۲

«منظور از صورت صفحه است، همانگونه گفته می‌شود صورت این مسأله چنین است. (پس منظور این است) که خداوند انسان را بر صفت خویش آفرید در این که جانشین او در زمین باشد و در تمام اجسام زمین تصرف کند، همان گونه که قدرت خداوند متعال در همه چیز نفوذ دارد.»

با توجه به آنچه ذکر شد، معلوم می‌شود ساختار خلیفه‌ی خدا به گونه‌ای طراحی شده است که تصدی خلافت و تولی مأموریت‌های خداوندی برای او ممکن باشد، و برای این که مستظهر به قدرت مرکزی و متصل به محوریت اصلی عالم باشد، شاکله‌ی او را به صورتی بنیان نهاده‌اند تا دریافت فیض آسمانی و ارتباط با منبع هستی برای وی در غایت سهولت و سرعت باشد. در

^۱ - کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۳۴.

^۲ - نورالبراهین، ج ۱ ص ۲۶۳

این جا به چند شاهد دیگر در این زمینه اشاره می‌شود:

الف) عالم جلیل حرّانی، در کتاب تحف العقول عن آل الرسول، آورده است: پادشاه روم سؤالاتی از معاویه پرسیده بود. معاویه چون پاسخ آن‌ها را نمی‌دانست، مرد ناشناسی را به کوفه فرستاد تا آن مسایل را از امیر المؤمنین علیه‌السلام بپرسد. به هنگام صحبت، حضرت او را ناشناس تشخیص دادند و از او بازجویی نمودند. او هم به حقیقت مطلب اعتراف کرد. آن گاه حضرت پس از ذکر مقدمه‌ای در مظلومیت خویش و گمراهی معاویه، فرزندان خود، حسن، حسین و محمد را طلبیدند و فرمودند: «ای برادر شامی! این دو، فرزند رسول خدا هستند و این (محمد) فرزند من. از هر کدام خواهی مسایل خود را بپرس.» مرد شامی با اشاره به امام حسن علیه‌السلام گفت: از این می‌پرسم. از جمله سؤالات یازده‌گانه‌ی وی [که یکی از آن‌ها به تنهایی حاوی ده سؤال است] این بود که: میان آسمان و زمین چه قدر فاصله است؟ و آن حضرت در پاسخ فرمودند: «فاصله‌ی آسمان و زمین [به قدر] دعای ستم‌دیده و مدّ بصر است.» منظور از نقل این حکایت همین اصطلاح آخرین است: مدّ البصر، یعنی «چشم کشیدن»، «بیک نگاه، بدون هیچ سخنی و ذکر. بدون هیچ صرف وقت و طی مسافتی»؛ و این است هنر آفرینش حضرت حقّ و امتیاز خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین. این پاسخ کوتاه و نغز حکایت از این نکته‌ی لطیف دارد که برقراری ارتباط بین این موجود خاکی و مادی با عالم معنا و ملکوت در نهایت سرعت و سهولت است. ب) در طلّیعه‌ی دعای امام زین‌العابدین علیه‌السلام که به دعای ابو حمزه‌ی ثمالی شهرت دارد آمده است: الحمد لله الذی أخلو به حیثُ شئتُ لِسری بغیر شفیع

فیضی لی حاجتی.»؛ «ستایش مخصوص خداوندی است که هرگاه خواستم برای سرّ خویش بدون هیچ واسطه‌ای با او خلوت می‌کنم و او درخواست مرا برآورده می‌سازد.»

ج) امام راحل (قدس سره) در طرفه‌ای حکیمانه فرمود: «آیا تاکنون فکر کرده‌اید که چرا حیوانات بر روی شکم و چهار دست و پا حرکت می‌کنند، ولی انسان بر روی دو پا آفریده شده است؟»

آن گاه فرمود: «شاید جهتش این باشد که حیوانات تمام وجهی همت و نگاهشان به سمت و سوی خاك و عالم ماده است، ولی انسان که مستوی القامه است دو جنبه دارد: گاهی نگاهی به آسمان و عالم معنا می‌کند و گاه نگاه به زمین و ماده.»

این گونه لطایف نشان و حکایت از آن دارد که جسم و روح انسان و قدرت و ظرفیتی که به وی داده شده است کاملاً متناسب با توقعی است که از او می‌رود و این توقع همانا جانشینی خداوند از طریق عبودیت و بندگی است: «العبودیة جوهرة کنها الربوبیة، فما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة و ما خفی عن الربوبیة أصیب فی العبودیة.»^۱

و بالاخره محدث خبیر میرزای نوری در مستدرک الوسائل^۲ آورده است: روایت شده است که خداوند در بعضی از کتاب‌هایش (کتاب‌های آسمانی) می‌فرماید: ای پسر آدم من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم. مرا در آنچه به تو فرمان

^۱ - مصباح الشریعه ص ۵۳۶.

^۲ - مستدرک وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۵۸.

می‌دهم اطاعت کن تا تو را زنده‌ای قرار دهم که نمی‌میرد! ای پسر آدم من به چیزی می‌گویم: موجود شو. موجود می‌شود. در آنچه تو را نهان می‌دهم اطاعت کن من نیز تو را به گونه‌ای قرار می‌دهم که به چیزی می‌گویی: موجود شو: موجود می‌شود!

اخلاق خداوند

جانشین خداوند شایسته است اخلاق خداوندی داشته باشد و به قدر امکان به او تشبیه پیدا کند تا به کمال مطلق دست یابد. جای بسی تعجب است که با وجود کلام گهربار و حدیث افتخارآمیزی چون «تَخَلَّقُوا بِالْخَلْقِ اللَّهُ» - که منسوب به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و - سخن بلندی چون «تَأَدَّبُوا بِأَدَابِ اللَّهِ» - که منسوب به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد - این دو رهنمود روشن و اصول متین و اصیل، کمتر در کتب اخلاقی و محوریت مباحث عرفانی مورد توجه و استناد قرار گرفته و می‌گیرد.

و این درحالی است که بزرگانی چون علامه مجلسی (اعلی الله مقامه) در بحار الأنوار، مولی محمد صالح مازندرانی در شرح أصول کافی و حکیم ملاهادی سبزواری، در شرح الأسماء الحسنى، با نقل و استناد به این شعار محوری، به شرح و توضیح آن می‌پردازند.

محدث بزرگوار، مجلسی، در مجلد ۵۸ از بحار الأنوار می‌فرماید: «لانزاع ان حصول الالهية في حق الخلق محال الا انه قال عليه السلام: «تَخَلَّقُوا بِالْخَلْقِ اللَّهُ»؛ و «الفلاسفة قالوا: الفلسفة عبارة عن التشبیه بالاله بقدر الطاقة البشرية؛ فيجب عليه

أن يعرف هذا التخلُّق و هذا التشبُّه؛ و معلوم أنَّه لا معنى لهما ألاّ تقليل الحاجات و اضافة الخيرات و الحسنات بالاستكثار من اللذات و الشهوات.»
 مولی محمد صالح مازندرانی نیز در مجلّد نهم از شرح اصول کافی آورده است:
 «و ليس التقرب الى الله بالزمان و لا بالمكان، بل بالتشبه في الكمال كما قيل:
 تخلّقوا بأخلاق الله تعالى.» و آن گاه به معنای تخلُّق به اخلاق الهی می‌پردازد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.
 و بالاخره حکیم متألّه، ملاهادی سبزواری، در مجلّد دوم از شرح الاسماء الحسنی^۱ آورده است:
 «... و ليس لذي العرش صورة الاصفاته الجمالية و الجلالية و ارباب القلوب قد امروا بقوله صلى الله عليه و آله تخلّقوا باخلاق الله.»
 در آن چه از اقوال بزرگان نقل شد، علاوه بر استناد به حدیث شریف:
 «تخلّقوا بأخلاق الله»، در کیفیت و معنای این تخلُّق و تشبُّه مطالب و اشاراتی بیان شده است؛ چنانچه علامه در مجلسی پس از ردّ ایده‌ی لذت‌گرایی، تعریف روشن و صریح خود را از تخلُّق به اخلاق خداوندی این گونه بیان می‌دارد
 (تقلیل الحاجات و اضافة الخيرات و الحسنات)
 مولی محمد صالح مازندرانی، به طور مشروح، به بیان کیفیت تشبُّه به خداوند می‌پردازد. وی در قسمتی از عبارت خود چنین آورده است «و ليس التقرب الى الله بالزمان و لا بالمكان، بل بالتشبه في الكمال، و كلّ ما حصل في انسان من صفاته تعالى كالعلم و الحلم و الرحمة و البرّ ما هو اكمل بالرياضة و الزهد كان

^۱- شرح الاسماء الحسنی جلد ۲ ص ۴۱.

القرب اشدّ.»

آن گاه سخنی از حضرت عیسی بن مریم علیه السلام تمسّک می‌جوید که خطاب به حواریون چنین فرموده است: «كونوا كاملين كما انّ الله ربكم في السماء كامل.» وی سپس اضافه می‌کند: «و بالجمله مع حبّ الدنيا و الاستغراق في شهواتها و مهالكها لا يمكن الالتفات الى باطن النفس و تحصيل التشبّه بالخالق و التقرب اليه و تحصيل علم الآخرة، فالورع أقوى ما يفيد النفس البتّة، و أما ما ذكره الشارح من عدم جواز الفخر بالعلم و الورع و عدم الغرور بهما فلاّنّ الفخر و الغرور ینشآن من حبّ الدنيا و الجاه و التراس.»^۱

چنانچه ملاحظه شد، با همهی عبارات و متون دینی که در موضوع اخلاق و خودسازی وارد گردیده، تخلّق به اخلاق خداوندی و تأدب به آداب الهی محوری‌ترین نقش و اصولی‌ترین جایگاه را در این موضوع ایفا می‌کند و شایسته است همواره در غرّه‌ی کتاب‌ها، دستورالعمل‌ها و مطالب اخلاقی قرار می‌گیرد. جالب است بدانیم افلاطون و استاد او سقراط نیز سعادت و کمال انسان را در تشبّه به خداوند دانسته‌اند.

مرحوم سید جلال الدین مجتبوی در ترجمه‌ی تاریخ فلسفه، اثر فردریک کاپلستون، سخن افلاطون را که به اندیشه‌ی «فضیلت معرفت» شهرت دارد چنین آورده است: «نهایت سعادت انسان در تشبّه او به خداوند است و این غایت از طریق آراستگی به فضایل حاصل می‌شود... ما باید تا حدّ امکان شبیه خدا شویم و آن عبارت است از عادل شدن به کمک حکمت.»

^۱ - شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ج ۹، ص ۳۷۲.

باید توجه داشت که در معنای تشبیه به خداوند، ربوبیت و عبودیت ملحوظ می‌گردد. قرآن کریم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را اسوه‌ی حسنه و سرمشق نیکوی حق‌جویان و خدا خواهان و آخرت‌گرایان معرفی فرموده است، اما پیداست که نبی اکرم صلی الله علیه و آله ویژگی‌های منحصر به خویش دارد که از آن‌ها به «خصائص النبی» یاد می‌شود و قابل تسری به دیگران و تعمیم به سایرین نمی‌باشد؛ لذا ما بنا به تعلیم اولیای معصومین صلی الله علیه و آله دعا می‌کنیم که: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد»، لیکن خصایص و ویژگی‌های منحصر به فرد آنان مورد تأسی نیست. خداوند متعال نیز دارای خصایصی است که به ذات قدسی او انحصار دارد؛ همانند آن که صفت متکبر از اسماء مقدس اوست، ولی برای دیگران صفتی است ناپسند. از این اختصاصات که بگذریم، تشبیه به خداوند و تخلّق به اخلاق الهی عین دستیابی به سعادت و خیر محض است.

حسن ختام مطلب، یکی از مهم‌ترین و روشن‌ترین ادله‌ای که انسان را به تشبیه و تخلّق به اخلاق الهی فرامی‌خواند کریمه‌ای است که فرمود: (أحسن كما أحسن الله إليك^۱). با این صراحت جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد که اصلی‌ترین روشن سعادت و کمال، توجه به صفات ربوبی و گام برداشتن در تحصیل این صفات است.

همان‌گونه که او رؤف، صادق، عدل، عفو، غفور، شکور، برّ، غیاث، قاضی الحاجات، ستار، محسن و سریع‌الرضا و... است، رأفت، صدق، عدالت،

۱- قصص ۷۷.

بخشش، سپاس‌گذاری، نیکوکاری، فریادرسی و... را با این نگرش ارزش‌گذاری
کنیم و از ساحت قدس او فراگیریم.

«و السلام»